

۵۹

مترجم

سال بیست و پنجم
شماره ۵۹، بهار ۹۵
قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

پیمان خاکسار
(مترجم ادبی)

با آثاری از:

عبدالحسین آذرنگ، زهرا اسماعیلی، عباس امام، گلپ امامی، اسدالله امرایی، عباس پژمان، احمد پوری، محمود حدادی، مصطفی حسینی، پیمان خاکسار، علیرضا خان جان، علی خزاعی فر، سمیه دل‌زنده‌روی، صابر زاهدی، زهرا سالاری، نازنین شادمان، فرزانه شکوه‌مند، جواد صفری، فرزانه طاهری، سمانه فرهادی، ارسلان فصیحی، آبتین گلکار، سمیه نوروزی

سال بیست و پنجم، شماره پنجاه و نهم
بهار ۹۵
۱۰۰۰۰ تومان

علمی-فرهنگی

مترجم

ISSN 1023-5906

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: دکتر علی خزاعی فر
مدیر مجله: زهرا اسماعیلی
مدیر سایت: دکتر مسعود خوش سلیقه
طراح جلد: اسفندیار محرابی
چاپ: چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد
با تشکر از معاونت پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد

عکس روی جلد: زهرا صادقی

نقل مطالب مترجم با ذکر مأخذ مانعی ندارد.
آرای مندرج در مترجم لزوماً منطبق با دیدگاه مترجم نیست.
مترجم از عموم نویسندگان مقاله می‌پذیرد.

نشانی: مشهد، نبش ابن سینا ۸، ساختمان شماره ۹۶، طبقه دوم، دارالترجمه رسمی مشهد
نشانی الکترونیکی مجله: motarjem.journal@gmail.com نشانی الکترونیکی سردبیر: khazaefar@yahoo.com

فهرست عناوین

۳	ترجمه بدون نظریه/ علی خزاعی فر
۱۷	ویرایش از دیدگاه نشر و ناشران/ عبدالحسین آذرنگ
۲۵	ویراستاری از نگاه مقابل/ محمود حدادی
۳۱	رامشگری در باغ (در باب ترجمه شاهنامه فردوسی)/دیک دیویس/ ترجمه مصطفی حسینی
۴۵	گفت‌وگو با پیمان خاکسار
۵۱	مترجم ادبی
۵۲	• مشکلات مترجم ادبی/ فرزانه طاهری، سمیه نوروزی، اسدالله امرایی، احمد پوری، آبتین گلکار، ارسلان فصیحی
۶۷	• جوارب (در باب ترجمه ادبیات روسی به انگلیسی)/ جنت ملکولم/ ترجمه گلی امامی
۷۹	• معرفی یک مترجم/ عباس امام
۸۷	• فردیت مترجم و تأثیر آن بر شیوه ترجمه او/ صابر زاهدی
۹۹	کارگاه ترجمه، توالی واژه در ترجمه همزمان/ علیرضا خان‌جان
۱۱۱	ترجمه چیست، خورخه لوئیس بورخس/ جواد صفری
۱۲۱	به عبارت دیگر، موبی دیک/ زهرا سالاری
۱۲۹	معرفی کتاب، جدیدترین ترجمه از هزار و یک شب به قلم محمدرضا مرعشی‌پور/ سمانه فرهادی
۱۴۳	دستاویرهای مطالعات ترجمه، پرسه در گوشه و کنار ترجمه (نگاهی به آخرین کتاب علی صلح‌جو)/ علیرضا خان‌جان
۱۵۳	آموزش ترجمه، بازآفرینی جمله/ سمیه دل‌زنده‌روی
۱۶۱	از پست و بلند ترجمه فیلم، کازابلانکا/ فرزانه شکوهمند
۱۶۹	چشم‌های السا/ لوئی آراگون/ عباس پژمان
۱۷۹	طنز ترجمه، در باب آموزش ترجمه ادبی/ نازنین شادمان
۱۸۳	نمونه ترجمه

همه هستی من آیه تاریکیست
 که تو را در خود تکرارکنان
 به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد
 من در این آیه تو را آه کشیدم، آه.
 من در این آیه تو را
 به درخت و آب و آتش پیوند زدم
 زندگی شاید
 یک خیابان درازست که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد
 زندگی شاید
 ریسمانیست که مردی با آن خود را از شاخه می‌آویزد
 زندگی شاید طفلیست که از مدرسه برمی‌گردد...

فروغ فرخزاد

My whole being is a dark chant
 which will carry you
 perpetuating you to the dawn
 of eternal growths and blossomings.
 In this chant I sighed you, sighed
 in this chant
 I grafted you to the tree,
 to the water, to the fire.
 Life is perhaps
 a long street through which a woman
 holding a basket passes every day.
 Life is perhaps
 a rope with which a man
 hangs himself from a branch.
 Life is perhaps a child returning home from school ...

در شماره گذشته، گزیده‌ای از شعر تولدی دیگر فروغ فرخزاد از کتاب مایکل هیلمن انتخاب و نام مترجم نیز، مایکل هیلمن ذکر شده بود، حال آن‌که مترجم این شعر (البته با تفاوت بسیار جزئی)، مرحوم کریم امامی بوده است. ضمن پوزش از خوانندگان محترم، بدینوسیله این اشتباه تصحیح می‌شود.

ترجمه بدون نظریه

علی خزاعی فر

یکی از مهم‌ترین مسائل مرتبط با نظریه و عمل ترجمه، تعریف نظریه ترجمه و تبیین نسبت آن با عمل ترجمه است. این مسئله از آن جهت مهم است که برخی مترجمان معتقدند مترجم اساساً نیازی به نظریه ندارد و برخی دیگر معتقدند بدون نظریه، مترجم نمی‌تواند ترجمه کند. این اختلاف نظر تا حد زیادی ناشی از تعریفی است که هر یک از دو طرف از نظریه دارد. در این مقاله، نخست نظریه را تعریف کرده و نشان می‌دهیم که ترجمه بدون نظریه ناممکن نیست اما هر مترجمی خودآگاه یا ناخودآگاه نظریه‌ای دارد و به هر نسبت که نظریه‌اش روشن و خودآگاه و دارای اجزای منسجم و مرتبط با موقعیت ترجمه است ترجمه‌اش یکدست‌تر است. در پایان برای نشان دادن اهمیت و ضرورت نظریه در کار عملی ترجمه، بخشی از یک متن ادبی را بر اساس یک نظریه مشخص ترجمه می‌کنیم تا معلوم شود تفاوت میان ترجمه‌ها تا حدی ناشی از تفاوت میان نظریه‌های مترجمان است.

۱. نظریه ترجمه چیست؟

اصطلاح «نظریه» گاه در ارتباط با علوم تجربی به کار می‌رود. نظریه علمی، فرضیه‌ای است ابطال‌پذیر مبتنی بر تفکر و استدلال در توصیف پدیده‌ای خاص به نحوی که هر محقق در حوزه آن علم قادر است آن را درک کند و یا با توسل به روشی علمی آن را تأیید یا رد کند. بدیهی است چنین نظریه‌هایی تا زمانی که رد نشده‌اند معتبرند و مبنای کار دانشمندان قرار می‌گیرند.

در حوزه علوم انسانی، نظریه‌ها به سادگی قابل اثبات تجربی یا ابطال‌پذیر نیستند زیرا متغیرهای انسانی و فرهنگی و تاریخی متعددی در کارند که ارائه نظریه‌ای جامع فراتر از مکان و زمان را غیرممکن می‌کند. نظریه‌های علوم انسانی بیشتر به «فرضیه» شبیه‌اند. با این حال ما اصطلاح نظریه را با مسامحه در حوزه علوم انسانی هم به کار می‌بریم. بدین ترتیب می‌توان از «نظریه ترجمه» صحبت کرد. اما نظریه ترجمه چیست؟ قبل از تعریف «نظریه ترجمه» بی‌مناسبت نیست که بگویم این اصطلاح، بخصوص در نزد مترجمان ادبی، تفاسیر مختلف دارد و در نتیجه منشاء برخی سوء تفاهمات شده

است. نظریه ترجمه گاه به یک نظریه واحد اشاره می‌کند که برای ترجمه نوعی خاص از متن یا هر نوع متن پیشنهاد شده است. گاه به مجموعه‌ای از نظریه‌ها اطلاق می‌شود که ادعا می‌شود آشنایی مترجم با آن‌ها کیفیت کارش را افزایش می‌دهد. گاه هم به مجموعه‌ای از دانش زبانی و فرهنگی به دست آمده از حوزه مطالعات ترجمه اطلاق می‌شود که به مترجم بینشی بهتر نسبت به ماهیت کار ترجمه می‌دهد.

در این مقاله، نظریه ترجمه را «مبنایی فکری و استدلالی برای روشی در ترجمه کردن» تعریف می‌کنیم. بنا بر این تعریف، رابطه میان نظریه ترجمه و روش ترجمه رابطه‌ای دو سویه است: هر نظریه ترجمه بیانگر روشی برای ترجمه کردن است، و هر روش ترجمه یک خاستگاه یا مبنای نظری دارد. نظریه ترجمه ممکن است کلی یا جزئی باشد. نظریه کلی روشی پیشنهاد می‌کند برای ترجمه نوعی خاص از متن. نظریه جزئی روشی پیشنهاد می‌کند برای ترجمه مشکلی خاص مثل ترجمه استعاره، ترجمه اسامی خاص یا ترجمه اصطلاحات. در این مقاله، منظور ما از نظریه همان نظریه کلی است.

مترجمان ادبی، چه در ایران چه در غرب، معمولاً میانه‌ای با «نظریه ترجمه» ندارند. یکی از مترجمان ادبی ایران با شوخ‌طبعی می‌گفت: «من نسبت به نظریه ترجمه یک بی‌علاقگی خاصی دارم.» یکی از دلایل این بی‌علاقگی این است که مترجمان حرفه‌ای اساساً نیازی به نظریه نمی‌بینند کما این که برخی از بهترین مترجمان، هیچ آشنایی با نظریه نداشته‌اند. دلیل دیگر شاید این باشد که اصطلاح «نظریه ترجمه» به درستی برای مترجمان حرفه‌ای تبیین نشده و به مصداق «هر کسی از ظن خود شد یار من» هر کس تعبیری از آن دارد. و در نتیجه همین تعبیر شخصی، برای برخی مترجمان حرفه‌ای این تصور پیش آمده که نظریه‌پردازان که معمولاً خود دستی در کار ترجمه حرفه‌ای ندارند در پی آنند که به آن‌ها بگویند کارشان را چطور باید انجام بدهند.

از سوی دیگر، نظریه‌پردازان ترجمه هم در مورد مسایل متعددی از جمله ماهیت بومی بودن یا جهانی بودن نظریه، تجویزی یا توصیفی بودن نظریه، ضرورت ارتباط میان نظریه و عمل و عوامل دخیل در نظریه اتفاق نظر ندارند. در واقع، علت سوء تفاهم میان نظریه‌پرداز و مترجم این است که این دو قشر تصوّراتی نادرست و متفاوت درباره نظریه و ترجمه دارند. برخی از این تصورات نادرست به قرار زیر است:

۱. نظریه‌های ترجمه جهانی هستند.

نادرستی این تصور روز به روز بیشتر آشکار می‌شود. مطالعات همزمانی و درزمانی ترجمه نشان می‌دهد که سنت ترجمه در هر کشوری منحصر به فرد است زیرا این سنت‌ها یا نظریه‌هایی که پشتوانه این سنت‌ها هستند در دل فرهنگ‌ها شکل می‌گیرند و از عوامل متعدد اثر می‌پذیرند. بنابراین نمی‌توان از روی کتاب نظریه‌ها، نظریه‌ای را برای جامعه‌ای تجویز کرد و یا نظریه‌ای را که در جامعه‌ای مقبولیت دارد به جامعه‌ای دیگر منتقل کرد. این اشتباهی است که گاه نظریه‌پردازان مرتکب می‌شوند. دانشجویان ترجمه هم که به ترجمه روی می‌آورند گاه اشتباه مشابهی مرتکب می‌شوند. آن‌ها که در دوران تحصیل با انبوهی نظریه آشنا می‌شوند در یافتن یا به کار بردن نظریه متناسب با فرهنگ خود اشتباه می‌کنند و در نهایت، روشی به کار می‌برند که تلفیقی از روش‌های مختلف است.

۲. نظریه‌های ترجمه از درجه اعتبار یکسانی برخوردارند.

در طول تاریخ ترجمه، دو نظریه عمده و به تبع آن دو روش کلی مطرح بوده است: روش متمایل به لفظ نویسنده و روش متمایل به مقصود نویسنده. مطرح بودن دو روش از جهت نظری این تصور را ایجاد کرده که این دو روش از حیث نظری و تاریخی اعتبار یکسانی دارند. چنین نیست. روش متمایل به لفظ نویسنده، روشی است برای ترجمه متون خاص و برای اهداف خاص و شرایط خاص. روش متمایل به مقصود نویسنده، روشی است که با تصور عام از ترجمه منطبق است و در ترجمه اکثر متون کاربرد دارد. اگر چه نظریه‌پردازان زیادی از روش اول حمایت کرده‌اند ولی آن‌ها بیشتر به ترجمه شعر و متون مذهبی و ادبیات نظر داشته‌اند. در دوره معاصر، نظریه‌پردازان زیادی به دفاع از روش دوم پرداخته‌اند و غالب مترجمان، حتی مترجمان ادبی، در عمل از این نظریه پیروی می‌کنند و لذا نمی‌توان این دو نظریه را لااقل از جهت اعتبار عملی هم‌وزن دانست.

۳. برای انواع متون و انواع مخاطب، یک نظریه کافی است.

این سخن هم نادرست است زیرا نظریه‌ها به نوع متن، نوع مخاطب و شرایط اجتماعی و فرهنگی وابسته‌اند، بنابراین نمی‌توان به نظریه‌ای واحد برای انواع مخاطب و انواع

متن قایل بود. برخی مترجمان، برای مثال، روشی را که در ترجمه متون ادبی به کار می‌برند در ترجمه متون توضیحی نیز به کار می‌برند و برعکس.

۴. نظریه پرداز نباید به مترجم بگوید چگونه ترجمه کند.

این سخن هم درست است هم نادرست، چون باید دید نظریه‌ای که تجویز می‌شود از چه قدرت استدلالی برخوردار است و چگونه با اقتضائات و واقعیت‌ها و عوامل دخیل در ترجمه در یک فرهنگ خاص سازگاری دارد. نظریه ترجمه ممکن است تجویزی یا توصیفی باشد. نظریه تجویزی روشی را پیشنهاد می‌کند که لزوماً متداول نیست اما به زعم نظریه‌پرداز از «کارایی» یا «فایده» بیشتری برخوردار است. نظریه توصیفی، شیوه کار مترجمان در یک فرهنگ خاص را توصیف می‌کند، شیوه‌ای که می‌توان آن را سنت ترجمه در میان صنف مترجمان حرفه‌ای در آن فرهنگ دانست. البته مرز میان این دو نوع نظریه گاهی مخدوش است. برای مثال، اگر توصیفی دقیق از روش ترجمه در فرهنگی ارائه شود، یعنی اگر نظریه‌ای بتواند روش ترجمه مترجمان سرشناس آن فرهنگ را به درستی توصیف کند در این صورت چنین توصیفی در دل خود تجویزی پنهان دارد. به عبارت دیگر، اگر مترجمان حرفه‌ای و سرشناس در جامعه‌ای بنا به ضرورت‌ها و برحسب انتظارات خوانندگان و بر اساس بوطیقای حاکم، به شیوه‌ای خاص ترجمه می‌کنند و روش‌شان مقبول جامعه حرفه‌ای مترجمان و جامعه ادبی کشور واقع شده، چرا نباید روش آنان را الگویی برای آموزش و نقد ترجمه قرار داد؟

اما گاه در فرهنگی خاص، ترجمه وضعیت نامتعادلی دارد. فرهنگی را تصور کنید که در آن ترجمه به حرفه‌ای خاص تبدیل نشده، بلکه شبه حرفه است، زیرا افرادی با پیشینه‌ها، علایق و انگیزه‌های متفاوت در آن به کار مشغولند. و باز تصور کنید که در چنین جامعه‌ای نقد ترجمه هم وجود ندارد، نه از سوی خواننده و نه از سوی مجامع ادبی، و دولت و ناشران هم برنامه‌ای برای بهبود کیفی ترجمه‌ها ندارند. و باز تصور کنید در چنین جامعه‌ای علیرغم نیاز فراوان به ترجمه، آموزش ترجمه با واقعیت ترجمه فاصله بسیار دارد. در چنین جامعه‌ای ترجمه‌ها که انعکاسی از روش‌ها و سلیقه‌های متعدد است کیفیت کاملاً متفاوتی دارند به طوری که نمی‌توان در همه آن‌ها حداقل استاندارد کیفی را مشاهده کرد. در چنین شرایطی، توصیف ترجمه‌های موجود، فقط ارزش توصیفی دارد و کمک چندانی به بهبود عمل ترجمه نمی‌کند. مترجم و منتقد و

دانشجوی ترجمه نیاز به الگوی نظری قابل دفاعی دارند که آن را مبنای کار خود قرار بدهند. اینجاست که نظریه تجویزی می‌تواند کارگشا باشد.

به اعتقاد من، توصیفی بودن یا تجویزی بودن یک نظریه، ملاک اعتبار آن نیست بلکه اعتبار یک نظریه به این است که مبنای استدلالی آن تا چه حد با اقتضائات و واقعیت‌های ترجمه همخوانی دارد. برای مثال، نظریه تجویزی لارنس ونوتی با عنوان «پیدایی مترجم» نظریه‌ای بیش از حد آرمانی و ایدئولوژیک است و هیچ احتمالی وجود ندارد که مترجمان غربی یا بخشی از آن‌ها روزی شیوه پیشنهادی ونوتی را به کار ببرند. پیشنهاد ونوتی حتی اگر آن را منحصر به ترجمه ادبی بدانیم با تصور عموم مردم از ترجمه و نیز با واقعیت‌های ترجمه در جوامع غربی ناسازگار است. همین طور نظریه والتر بنیامین در مورد ترجمه. این نظریه هم با واقعیت ترجمه ناسازگار است و تنها حرفی که در حق آن می‌توان گفت این است که از جهت فکری نظریه جذابی است ولی در عمل به کار نمی‌آید. بدین ترتیب می‌بینیم که بسیاری از نظریه‌های تجویزی ترجمه، نظریه برای نظریه‌اند و نه نظریه برای عمل.

نظریه‌های تجویزی را معمولاً با استناد به یکی از پنج عامل فرهنگی، اخلاقی، زبانی، زیباشناختی و ایدئولوژیک (و یا مجموعه‌ای از این عوامل) بیان می‌کنند. مبنای استدلال در این گونه نظریه‌ها را می‌توان به طور خلاصه به صورت قضایایی متضاد به شرح زیر بیان کرد:

عامل فرهنگی

الف. ترجمه، ابزاری فرهنگی است. عناصر فرهنگی متن اصلی را تا آنجا که ممکن است باید با عناصر فرهنگ خودی جایگزین کرد و تا حد امکان جلوی تأثیر فرهنگی را گرفت.

ب. ترجمه، ابزاری فرهنگی است. عناصر فرهنگی متن اصلی را تا آنجا که ممکن است باید در متن ترجمه حفظ کرد و تا حد امکان آشنایی فرهنگی ایجاد کرد.

عامل زبانی

الف. مترجم باید تا حد امکان کلمات و تعبیرات نویسنده را به کار ببرد و از این راه زبان مقصد را غنی کند.

ب. مترجم باید تا حد امکان از به کار بردن کلمات و تعبیرات نویسنده که زبان مقصد را فاسد می‌کند پرهیز کند و درک متن را برای خواننده راحت‌تر کند.

عامل اخلاقی

الف. مترجم باید لفظ به لفظ به نویسنده متعهد باشد.

ب. مترجم باید به روح اثر متعهد باشد.

عامل زیبا شناختی

الف. مترجم باید با نقض قراردادهای عرفی زبان مقصد و آشنایی‌زدایی، غرابت زبانی متن اصلی را تا حد امکان به ترجمه منتقل کند.

ب. مترجم باید غرابت زبانی متن اصلی را به حداقل برساند و به زبانی طبیعی و روان بنویسد.

عامل ایدئولوژیک

الف. مترجم باید مبانی ایدئولوژیک نویسنده را از متن شناسایی کرده و آن‌ها را به متن ترجمه منتقل کند.

ب. مترجم باید مبانی ایدئولوژیک نویسنده را از متن شناسایی کرده و آن‌ها را از متن ترجمه بزداید.

ترجمه‌شناسان به طور کلی به مدل‌های تجویزی رغبتی نشان نمی‌دهند چون مبنای این مدل‌ها را ذوقی و شخصی می‌دانند. به اعتقاد اینان، با این که تجویزکننده استدلال هم می‌کند و شواهدی هم در اثبات مفید بودن نظریه‌اش ارائه می‌کند، اما این استدلال‌ها بیشتر در پی اثبات یک ذوق و سلیقه یا یک درک و آگاهی ویژه از ترجمه است. با این حال، چنان که گفته شد، نظریه تجویزی به صرف تجویزی بودن بی‌اعتبار نیست، بلکه اگر تابع ذوق اهل قلم و شرایط اجتماعی، فرهنگی و زبانی دوره‌ای خاص باشد و بر درک درستی از ماهیت ترجمه بنا شده باشد و عوامل مهم دخیل در ترجمه را لحاظ کرده باشد می‌تواند راهنمای نظری مترجمان واقع شود. به اعتقاد بنده، در شرایط کنونی ترجمه در ایران، نیاز به چنین نظریه‌ای کاملاً احساس می‌شود ولی با توجه به این که نظام ترجمه از سایر نظام‌های فرهنگی مثل نظام ادبی و نظام سیاسی و غیره جدا نیست

چنین نظریه‌ای نمی‌تواند صرفاً مبنای زبانی داشته باشد بلکه باید از پشتوانه فلسفی، ادبی، فرهنگی و تاریخی برخوردار باشد.

در ایران شاید بتوان گفت در نزد برخی از مترجمان سرشناس (و نه عموم مترجمان) یک وحدت نظر یا نظریه غالب در مورد شیوه ترجمه متون ادبی وجود دارد و این کاملاً طبیعی است. مترجمان قبل از این که مترجم بشوند خواننده ترجمه‌اند و با ترجمه مترجمان پیش از خود آشنا هستند. این آشنایی هنجارها و انتظاراتی در آنها ایجاد می‌کند به طوری که بعدها خود در مقام مترجم بر اساس آن هنجارها و انتظارات عمل می‌کنند. البته درک هر مترجم از این هنجارها و انتظارات و نیز ذوق و توان آنها در تحقق بخشیدن به این هنجارها و انتظارات یکسان نیست و فردیت مترجم تفاوت خود را نشان می‌دهد. اما اجمالاً می‌توان به یک سنت ترجمه در میان مترجمان حرفه‌ای در یک فرهنگ قایل شد. با این حال در جامعه‌ای مثل ایران که برخی از مترجمانش نه با آن سنت آشنایند و نه اساساً ذوق و توان لازم برای پیروی از آن سنت را دارند نمی‌توان انتظار وحدت نظری و وحدت رویه داشت. اما حتی اگر بپذیریم که در ایران لااقل در نزد مترجمان سرشناس، وحدت نظریه و رویه وجود دارد، این نظریه هیچ‌گاه با جزئیات کامل و به شکل نظریه‌ای معین مطرح نشده و استراتژی‌های تحقق بخشیدن به این شیوه بحث نشده است و در مواردی آن‌چه مترجمی در مقام نظر ادعا کرده با ترجمه‌اش همخوانی نداشته زیرا ترجمه‌اش انعکاسی از نظریه‌ها و روش‌های متفاوت بوده است.

مسئله بعدی رابطه میان نظریه و عمل ترجمه است. در این جا دو فرضیه وجود دارد: فرضیه اول می‌گوید که مترجمان، بی‌نیاز از نظریه هستند (کما این که بسیاری از مترجمان مدعی‌اند با مباحث نظری آشنا نیستند). فرضیه دوم می‌گوید که اساساً کار عملی ترجمه بدون داشتن نظریه غیرممکن است و هر مترجم قبل از اقدام به ترجمه متنی خاص، ولو غیرآگاهانه، نظریه‌ای درباب ترجمه آن متن دارد. به گمان من، فرضیه دوم به حقیقت نزدیک‌تر است. حقیقت این است که مترجمان شاید آگاهانه با نظریه‌های ترجمه یا مفاهیم نظری ترجمه مثل تعادل، جبران، ... آشنا نباشند، اما به طور شمی درکی از این مفاهیم دارند. بدون داشتن درکی ولو مجمل از این مفاهیم، تفکر درباره کار ترجمه و تصمیم‌گیری غیرممکن است، این سخن مولانا را که در اثبات اختیار است (این که گویی این کنم یا آن کنم، خود دلیل اختیار است ای صنم) می‌توان

در اثبات ضرورت نظریه به کار برد. وقتی مترجم با انتخاب‌های متعدد روبروست و یکی را برمی‌گزیند، پس نظریه‌ای درباره ترجمه دارد. البته بعید نیست مترجمان کاملاً مبتدی که هیچ تجربه قبلی از ترجمه ندارند با ذهنی خالی شروع می‌کنند به ترجمه متن و هر کجا به مشکلی برمی‌خورند موردی تصمیم می‌گیرند. اما این مطلب در مورد کسانی که حرفه‌شان ترجمه است صادق نیست. مترجمان معمولاً نظریه‌ای دارند، یعنی اگر از آنان درباره روش ترجمه‌شان پرسیم برایمان توضیح می‌دهند که مبنای نظری تصمیمات‌شان چیست. ولی این نظریه لزوماً منسجم نیست یعنی نسبت آن با آن پنج مبنای استدلالی که در بالا بیان شد کاملاً روشن نیست و استدلال‌ها مبنایی قابل دفاع ندارد. بنابراین، چون نظریه منسجم نیست یعنی حدود و ثغور آن کاملاً مشخص نیست، مترجم در عمل از نظریه خود عدول می‌کند و لذا در ترجمه‌اش گرایش‌های مختلف به این یا آن شیوه ترجمه دیده می‌شود.

در مقام نتیجه‌گیری باید گفت اگر نظریه را مبنایی استدلالی برای عمل ترجمه تعریف کنیم، در این صورت اعتبار یک نظریه ترجمه به توصیفی یا تجویزی بودن آن نیست. اعتبار آن به این است که در یک برهه تاریخی خاص تا چه حد با واقعیت‌ها و اقتضائات و عوامل دخیل در ترجمه سازگاری دارد. استقبال مترجمان از نظریه و رواج آن دلیلی بر اعتبار آن نظریه می‌تواند باشد. همچنین گفتیم که مترجم کاملاً بدون نظریه نیست اما لازم است نظریه‌اش در باب ترجمه کاملاً آگاهانه باشد و فقط در این صورت است که می‌تواند استراتژی‌های مرتبط با نظریه را به درستی و یکدست به کار بگیرد.

در پایان برای نشان دادن ضرورت داشتن نظریه برای ترجمه متنی خاص، ترجمه بخشی کوتاه از یک رمان را مثال می‌آوریم. این بخش دو پاراگراف آغازین رمان گتسبی بزرگ است. انتخاب این دو پاراگراف دلیل خاصی ندارد. هر متن ادبی دیگری را هم که انتخاب می‌کردیم مقصود ما را برآورده می‌کرد. غرض از این مثال این است که نشان دهیم مترجم قبل از این که شروع کند به ترجمه متنی خاص، لازم است درباره ترجمه آن متن، نظریه‌ای داشته باشد، یعنی از قبل تصمیماتی در سطح کلان در مورد ترجمه آن متن بگیرد تا در برخورد با مصادیق جزئی تکلیف خود را بداند و یکدست عمل کند. دو سوال عمده که در سطح کلان قبل از ترجمه برای مترجم مطرح است این است:

- ساختارهای متن اصلی و ترکیبات واژگانی و تعبیرات خلاق یا غیرعادی نویسنده را تحت‌اللفظی ترجمه کند یا رنگ و بوی ترجمه را از متن بگیرد؟
- در مواردی که بین لفظ و مقصود نویسنده تعارضی پیش می‌آید، لفظ را ترجمه کند یا مقصود را؟ به عبارت دیگر، آیا متن ترجمه را متنی مستقل از متن اصلی تعریف کند یا متنی که آشکارا نشانی از متن اصلی دارد؟
- هدف مترجم از طرح دو سوال فوق این است که بداند آیا می‌خواهد متنی «ترجمه‌ای» بنویسد یا متنی که تألیفی به نظر برسد. در متن انتخاب‌شده، مواردی وجود دارد که برای ترجمه آن‌ها مترجم ناگزیر است از قبل پاسخ سوالات کلان فوق را بداند. اجازه بدهید نخست این موارد را مشخص کنیم:

In my younger and more vulnerable years my father gave me some advice that I've been turning over in my mind ever since.

'Whenever you feel like criticizing any one,' he told me, 'just remember that all the people in this world haven't had the advantages that you've had.'

He didn't say any more but we've always been unusually communicative in a reserved way, and I understood that he meant a great deal more than that. In consequence I'm inclined to reserve all judgments, a habit that has opened up many curious natures to me and also made me the victim of not a few veteran bores. The abnormal mind is quick to detect and attach itself to this quality when it appears in a normal person, and so it came about that in college I was unjustly accused of being a politician, because I was privy to the secret griefs of wild, unknown men.

در متن فوق، برخی موارد که نیاز به تصمیم‌گیری در سطح کلان دارد از این قرار است:

- ترجمه ترکیبات واژگانی زیر:
curious natures; secret griefs; vulnerable years; veteran bores; wild, unknown men.
- ترجمه اصطلاحات:
turning over in my mind
- ترجمه ساختارها و تعبیرات:

He didn't say any more but we've always been unusually communicative in a reserved way; a habit that has opened up many curious natures to me.

برای ترجمه متن فوق می‌توان نظریه‌های مختلف داد. اعتبار این نظریه‌ها به مبانی استدلالی آن‌هاست. اعتبار ترجمه مترجم هم به یکدستی ترجمه اوست. متن فوق را مترجمان مختلفی ترجمه کرده‌اند که در این‌جا دو ترجمه قدیم و جدید را بررسی می‌کنیم. اولین ترجمه به قلم مرحوم کریم امامی منتشر شده است. ایشان اگرچه مبسوط و صریح، نظر یا نظریه خود را در باب ترجمه متن فوق بیان نکرده اما از اشارت ایشان می‌توان فهمید که پابندی به زبان یا سبک نویسنده برایشان بسیار مهم بوده و عمداً تلاش کرده‌اند خود را در محدوده تعبیّرات نویسنده نگه دارند ولو این‌که تعبیّراتی نامأنوس یا ترجمه‌ای هم به ترجمه‌شان راه پیدا کند. ترجمه ایشان مصداق خوبی از نظریه‌شان است چون آن وحدت رویه که گفتیم نتیجه داشتن نظریه‌ای واحد و مشخص است در ترجمه کاملاً محسوس است: به ترجمه مرحوم امامی توجه کنید:

در سال‌هایی که جوان‌تر و بناچار آسیب‌پذیرتر بودم پدرم پندی به من داد که آن را تا به امروز در ذهن خود مزه مزه می‌کنم. وی گفت:

«هروقت دلت خواست عیب کسی رو بگیری یادت باشه که تو این دنیا همه مردم مزایای تو رو نداشته‌ان.»

پدرم بیش از آن نگفت ولی من و او با وجود کم‌حرفی همیشه زبان یکدیگر را خوب می‌فهمیم و من دریافتم که مقصودش خیلی بیشتر از آن بود. در نتیجه، من از اظهار عقیده درباره خوب و بد دیگران اغلب خودداری می‌کنم، و این عادتی است که بسیاری طبع‌های غریب را به روی من گشوده و بارها نیز مرا گرفتار پرگویان کهنه‌کار کرده است. هنگامی که این خصلت در انسان متعارف ظاهر می‌شود، مغز غیرمتعارف وجود آن را به سرعت حس می‌کند و خود را به آن می‌چسباند؛ از این رو در دانشکده مرا به ناحق متهم به سیاست‌پیشگی می‌کردند چون محرم آدم‌های سرکش ناشناس بودم و از سوزهای نهانشان خبر داشتم.

چنان‌که می‌بینید مرحوم امامی خود را مقید دیده که تعبیّراتی بسیار نزدیک به تعبیّرات نویسنده به کار ببرد (آسیب‌پذیرتر بودم، طبع‌های غریب را به روی من گشوده، پرگویان کهنه‌کار، مغز غیرمتعارف وجود آن را به سرعت حس می‌کند و خود را به آن

می‌چسباند؛ محرم آدم‌های سرکش ناشناس بودم) و سعی نکرده با اتکا به ذخایر زبان فارسی متنی به موازات متن نویسنده بنویسد که تألیفی به نظر برسد و نه ترجمه‌ای. مترجم دیگر این متن آقای رضا رضایی است. ایشان شاید قصدشان این بوده که با پرهیز از «شیوه ترجمه‌ای» ترجمه‌ای نزدیک‌تر به فارسی بنویسند ولی چنان که خواهیم دید این ترجمه هم در اساس به همین شیوه ترجمه‌ای ترجمه شده و نه به شیوه تألیفی که مستلزم خلاقیت و دور شدن از متن اصلی است. البته در مواردی مترجم از «شیوه ترجمه‌ای» فراتر می‌رود (مثل تعبیر سنگ صبور) اما همین فراتر رفتن در مواردی و تسلیم متن اصلی شدن در مواردی دیگر نشان عدم یکدستی و فقدان نظریه‌ای واحد است و در نتیجه ترجمه هم سبکی یکدست پیدا نمی‌کند و لذا برای مترجم دشوار است که بخواهد همه تصمیم‌هایش را با اتکا به نظریه‌ای واحد توجیه کند. اجازه بدهید نخست ترجمه ایشان را بخوانیم:

در سال‌هایی که جوان‌تر و زودرنج‌تر بودم، پدرم نصیحتی به من کرد که هنوز آن را در ذهنم مرور می‌کنم.

پدرم گفته بود: «هر وقت دیدی که می‌خواهی از کسی ایراد بگیری فقط یادت باشد که آدم‌های دنیا همه این موقعیت‌ها رو نداشتن که تو داری.»

چیزی بیشتر از این نگفته بود، ولی ما همیشه با کمترین کلمات منظورمان را خوب می‌رساندیم، و من می‌فهمیدم که پدرم منظورش خیلی بیشتر از همین یک جمله بوده. در نتیجه، من عادت کرده‌ام که قضاوت‌هایم را توی دلم نگه دارم، و همین خصوصیت باعث شده که باطن عجیب و غریب خیلی از آدم‌ها برایم رو بشود و در عین حال گرفتار آدم‌های پرچانه کارکننده‌ای هم بشوم. اگر این خصوصیت در آدم معمولی دیده بشود، آدم غیرمعمولی زود تشخیص می‌دهد و به آن می‌چسبد، و به همین علت هم در کالج به ناحق متهم می‌کردند که سیاست‌بازم، چون سنگ صبور آدم‌های غریبه‌ای می‌شدم که اختیار خودشان را نداشتند. بیشتر وقت‌ها محرم راز می‌شدم بدون آن‌که بخواهم.

اجازه بدهید در این جا ما ترجمه فوق را دقیق‌تر بکاویم و ببینیم چه ملاحظات در تصمیم‌گیری‌های مترجم موثر بوده است:

۱. «پدرم نصیحتی به من کرد که هنوز آن را در ذهنم مرور می‌کنم». (مرور کردن نصیحت در ذهن در فارسی، ترکیب یا اصطلاح آشنایی نیست. یعنی شاید مترجم نتواند

موردی در متون فارسی پیدا کند که کسی این تعبیر را به کار برده باشد. احتمالاً این تعبیر ترجمه‌ای از آن‌جا به قلم مترجم راه پیدا کرده که می‌خواسته هر طور شده تعبیری بنویسد که در آن «ذهن» به کار رفته باشد چون در متن انگلیسی کلمه mind آمده است.

۲. «وقتی دیدی که می‌خواهی از کسی ایراد بگیری فقط یادت باشه که آدم‌های دنیا همه این موقعیت‌ها رو نداشتن که تو داری.»

در این‌جا تعبیر «وقتی دیدی که می‌خواهی از کسی ایراد بگیری» (به جای تعبیر آشنا تر وقتی خواستی از کسی ایراد بگیری) باز تحت تأثیر عبارت اصلی قرار گرفته: وقتی احساس کردی که می‌خواهی از کسی ایراد بگیری.

۳. چیزی بیشتر از این نگفته بود، این جمله هم تحت تأثیر ساختار متن اصلی نوشته شده و لذا جمله‌ای است ترجمه‌ای و نه تألیفی.

۴. گرفتار آدم‌های پرچانه کارکشته‌ای بشوم. در این ترجمه هم که تحت‌اللفظی صورت گرفته به نظر می‌رسد کارکشته بودن و پرچانه بودن، دو صفت متمایز است حال آن‌که مقصود نویسنده اشاره به آدم‌هایی است که در پرچانگی کارکشته‌اند. یعنی خیلی پرچانه‌اند.

۵. «اگر این خصوصیت در آدم معمولی دیده بشود، آدم غیر معمولی زود تشخیص می‌دهد و به آن می‌چسبد.» عبارت «چسبیدن» هم از متن اصلی به ترجمه راه یافته (attach) و جمله را ترجمه‌ای کرده است.^۱

^۱ یکی از ویژگی‌های متنی که تحت‌اللفظی ترجمه شده این است که منطق حاکم بر تعبیرات و روابط معنایی میان جملات یا اجزای آن‌ها از متن اصلی گرته‌برداری شده است. این نوع گرته‌برداری زمانی مشکل ایجاد می‌کند که مترجم مثلاً با خلط معنای اولیه و ثانویه، کلمات را نادرست ترجمه یا تفسیر می‌کند و در نتیجه رابطه منطقی موجود در متن اصلی در ترجمه مخدوش می‌شود. برای مثال، مترجم می‌نویسد در جوانی «زودرنج» بودم. زودرنجی چه ارتباط منطقی با قضاوت درباره دیگران دارد؟ منظور نویسنده از «آسیب‌پذیر بودن» این است که به جهت خامی و بی‌تجربگی، قضاوت‌های نادرست می‌کردم، یعنی در معرض آسیب «بد قضاوت کردن» بودم. یا وقتی مترجم می‌گوید «سنگ صبور آدم‌های غریبه‌ای می‌شدم که اختیار خودشان را نداشتند» مقصود و منطق نویسنده روشن نیست. معمولاً کسی که اختیار خودش را ندارد فردی است اسیر دیگران که اراده‌اش مقهور اراده دیگران است حال آن‌که در این‌جا مقصود از wild چیز دیگری است.

چنان‌که نشان دادیم، دو ترجمه فوق در اساس تحت‌اللفظی هستند صرف نظر از این‌که مترجمان این دو متن به چنین امری واقف بوده باشند یا اذعان داشته باشند. یک نظریه دیگر این است که متن ترجمه با توجه به ادبی بودن آن متنی ادبی به نظر برسد یعنی شبیه ادبیات تألیفی باشد و یکدستی سبکی در آن رعایت شده باشد. این که آیا در شرایط کنونی ترجمه در ایران برای ترجمه متن ادبی فوق روش ترجمه‌ای درست است یا روش تألیفی، بحث دیگری است که فعلاً به آن نمی‌پردازیم اما آنچه عجالتاً در این مقاله مورد نظر ماست این است که هر نظریه‌ای که مبنای کار قرار می‌دهیم باید یکدست به کار گرفته شود. بر اساس این نظریه دوم، مترجم می‌کوشد متنی بنویسد که در آن رنگ و بوی متن اصلی تا حد امکان محسوس نباشد، از خلاقیت زبانی بی‌بهره نباشد، از معنی و مقصود نویسنده دور نباشد و همچون متنی تألیفی انسجام و یکدستی داشته باشد. در ترجمه زیر کوشیده‌ام تا اصول این نظریه را یکدست به کار بگیرم:

جوان‌تر و خام‌تر که بودم، پدرم نصیحتی کرد که آویزه گوشم کردم. گفت: «هر وقت خواستی عیب کسی را بگویی یادت باشد که همه به اندازه تو از موهبت‌های زندگی برخوردار نبوده‌اند».

جز این چند کلمه چیز دیگری نگفت اما من و او با آن که زیاد با هم حرف نمی‌زدیم حرف همدیگر را خوب می‌فهمیدیم. این بار هم می‌دانستم که پشت این اشاره او دنیایی معنی نهفته است. نتیجه نصیحتش این شده که من امروز عادت ندارم نظرم را درباره هیچکس به زبان بیاورم، در نتیجه هم به طینت عجیب بسیاری از آدم‌ها پی برده‌ام هم قربانی بسیاری از آدم‌های وراج شده‌ام. این عادت را آدم‌های غیرعادی در هر فرد عادی که ببینند فوراً تشخیص می‌دهند و آن فرد را رها نمی‌کنند. به این دلیل بود که در کالج خیلی‌ها بی‌جهت فکر می‌کردند من آدم زیرکی هستم چرا که سنگ صبور همه آدم‌های ناجور و مرموز شده بودم.

در این جا لازم است به نکته‌ای مهم اشاره کنم و آن این‌که اگر مترجم نظریه‌ای معین برای ترجمه یک متن دارد، معنی آن این نیست که ترجمه‌اش ضرورتاً یکدست و قابل دفاع و درست و زیبا خواهد بود. داشتن نظریه شرط لازم است نه شرط کافی. شرط کافی توانایی اجرای آن نظریه است. من معمولاً در کلاس آموزش ترجمه، متونی را به همراه طرح نظری مبسوط به دانشجویان می‌دهم و از آن‌ها می‌خواهم که متن را بر اساس آن طرح ترجمه کنند. اما نه ترجمه همه آن‌ها مثل هم می‌شود و نه همه ترجمه‌ها بی‌غلط و یکدست در می‌آید. این مطلب بخصوص در مورد متون ادبی صادق است. در

متون ادبی زبان غالباً کارکردی خلاقانه دارد. یعنی انتخاب واژه و ترکیبات واژگانی و تعبيرات با زبان روزمره متفاوت است. از آن مهم‌تر، متن ادبی انسجام معنایی، انسجام منطقی و یکدستی سبکی ظریفی دارد که بازسازی آن در ترجمه چالش بزرگی برای مترجم به حساب می‌آید. به این دلیل است که می‌گوییم ترجمه ادبی بازآفرینی خلاق و هنرمندانه متن اصلی است. مترجم برای ایجاد یکدستی سبکی لازم است شم و ذوقی ادبی داشته باشد تا بتواند تشخیص دهد کدام واژه را کنار کدام واژه بگذارد و کدام تعبير را به کار ببرد. مترجمی که چنین ذوقی ندارد فقط جسم متن ادبی را منتقل می‌کند. ترجمه‌ای که چنین مترجمی می‌نویسد مجموعه‌ای می‌شود از جملاتی که کنار یکدیگر چیده شده‌اند بی‌آنکه متنی واحد و یکدست بسازند.

در پایان، ترجمه دیگری از متن فوق را می‌آورم. این ترجمه که به قلم آقای عبدالله کوثری نوشته شده به «شیوه تألیفی» بسیار نزدیک است.^۲ بدیهی است تفاوت این ترجمه با هر ترجمه دیگر به ذوق واژگانی و درک سبکی مترجم برمیگردد اما، چنان که گفته شد، انتخاب نظریه و داشتن طرحی کلان قبل از ترجمه تأثیر مهمی در انتخاب‌ها و تصمیمات مترجم در سطح خرد دارد.

سال‌ها پیش، آن وقت‌ها که جوان‌تر بودم و احتمال خطایم بیشتر بود، پدرم پندی به من داد که تا امروز فکرم را به خود مشغول کرده. پند پدر این بود: «هر وقت خواستی از کسی عیب بگیری یادت باشد که همه مردم مثل تو توی ناز و نعمت بار نیامده‌اند.»

سر تا ته حرفش همین بود، اما من و او بی‌آنکه به زبان بیاریم، حرف همدیگر را خوب می‌فهمیدیم. این بار هم ملتفت بودم که پشت این چند کلمه خیلی حرف‌های دیگر پنهان است. باری، نتیجه اندرز پدر این بود که من امروز هر قضاوتی را که درباره دیگران دارم پیش خودم نگه می‌دارم و این عادت باعث شده کلی آدم‌های عجیب و غریب سفره دلشان را پیش من باز کنند و علاوه بر این از دست آدم‌های سمجی که یکی دو تا هم نیستند خلاصی نداشته باشم. آدم‌های عوضی خیلی راحت بو می‌کشند و چنین خصلتی را در آدم‌های معقول متعارف تشخیص می‌دهند و آن وقت دیگر ول‌کن نیستند. به این دلیل بود که در کالج، نامنصفانه متهم به این شدم که آدم سیاسی هستم، چرا که سنگ صبور همه آدم‌های ناجور و ناشناس شده بودم.

^۲چند سال پیش آقای کوثری و دو مترجم دیگر فصل اول گتسی بزرگ را به درخواست من برای یک پروژه تحقیقاتی ترجمه کردند. این ترجمه بدون تغییر و با موافقت خودشان در این‌جا نقل می‌شود.

ویرایش از دیدگاه نشر و ناشران^۱

عبدالحسین آذرنگ

در این گفتار نه از نگاه ویراستارانه، بلکه از دیدگاه نشر و ضرورت‌ها و تحولات آن به ویرایش نگاه می‌کنیم. توجه به چند نکته از باب مفروضات اثبات شده لازم است، چون نتیجه‌گیری بر پایه همین مفروضات است:

(۱) مهم‌ترین شاخه در میان تولیدات فرهنگی، شاخه نشر است، نه فقط در کشور ما، بلکه در همه کشورهای جهان. پس اگر بر نشر تأکید می‌شود، نه تنها به قصد دفاع از نشر، بلکه در دفاع از تولید فرهنگی است، و اگر این تولید، توان تاثیرگذاری داشته باشد، بر انواع آفرینش‌ها، پژوهش‌ها، آموزش‌ها و فعالیت‌های فرهنگی تأثیر می‌گذارد.

(۲) نشر اگر آسیب ببیند، همه شاخه‌های فرهنگی آسیب می‌بینند، و نیز همه ما. به همین دلیل است که حمایت از نشر، چه در سطح کلان و چه در سطح خرد، جزو وظایف و مسئولیت‌های ملی و دولتی است.

(۳) نشر ما در همه زمینه‌هایش، از جمله در ویرایش، نیروی مناسب خود را به صورت آماده در اختیار ندارد. دلیل آشکارش این‌که حتی در زمینه‌هایی که سامانه آموزشی وجود دارد، فارغ‌التحصیلان آن رشته نمی‌توانند بدون گذراندن دوره‌های تجربی و سازگاری با سیاست‌ها و برنامه‌های ناشران، همکاری خود را در نشر آغاز کنند. در زمینه‌هایی هم اصلاً آموزش آکادمیک نشر وجود ندارد. به سبب همین کاستی‌ها، برنامه جامعی برای ایجاد رشته‌هایی لازم است که نشر به آن‌ها نیازمند است. مسئولیت عمده در این خصوص و در وهله نخست با خود ناشران و تشکلهای آن‌هاست. دولت هم می‌تواند کمک کند و حتماً باید کمک کند، چون رشد و توسعه فرهنگی بدون رشد و توسعه نشر امکان‌پذیر نیست. برای این موارد نمی‌توانم در این

^۱ - این متن در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۵ در نمایشگاه کتاب تهران ایراد شده است.

گفتار آمارها و استانداردهای جهانی را ذکر کنم. این‌ها را باید در چندین مقاله به اطلاع همگان رساند.

۴) برای برون‌رفت از مجموعه تنگناها و مشکلاتی که روی هم رفته «بحران نشر» نامیده می‌شود- اطلاق واژه بحران برای آن مبالغه‌آمیز نیست- به نگاه، زاویه نگاه، بررسی‌ها و تحلیل‌های قابل اتکایی با توجه به تحولات جهانی در زمینه نشر نیاز داریم، وگرنه از دست رفتن زمان، خطرها و تهدیدها را تشدید می‌کند. این مفروضات چهارگانه را در نظر داشته باشیم، چون در همه اجزای بحث تنیده است.



آمارهای تقریبی جهانی نشان می‌دهد که بین ۸۵ تا ۹۰ درصد ویرایش‌های کتاب در سراسر جهان- ویرایش در رسانه‌های دیگر در اینجا مد نظر نیست- از نوع کاپی ادیتینگ (copy editing) است که برابر تحت‌اللفظی آن در فارسی «نسخه‌ویرایی» است. اصطلاحی در نشر ایران رایج است که به آن «ویرایش فنی» می‌گویند که نه اصطلاح دقیقی است و نه دامنه معنایی آن تعریف شده است. اصطلاح که دقیق نباشد و تعریف هم مشخص و با وفاق جمعی رو به رو نباشد، نتیجه کاربردی هم دستخوش تشکیک می‌شود، که شده است. نسخه‌ویرایی ترکیبی از ویرایش زبانی، دستوری و صوری است. ویرایش صوری (formal editing) بر پایه شیوه‌نامه نشر است. اگر ناشران شیوه‌نامه پذیرفته‌شده نداشته باشند، به ناگزیر خود نسخه‌ویرایان باید تصمیم بگیرند، یا باید با توافق‌های موردی باشد، و این هم یعنی تشکیک دیگر.

تا جایی که بنده اطلاع دارم اتحادیه ناشران تا امروز نتوانسته است تدوین شیوه‌نامه‌ای جامع را به سرانجام برساند که اختلافات صوری در میان ناشران یا از میان برود یا به حداقل برسد. از کشورهای فراوانی می‌توان مثال آورد که شیوه‌نامه‌های مدون‌شده آن‌ها از سوی اتحادیه‌های ناشران یا اتحادیه‌های ویراستاران، تا چه اندازه ویرایش‌های زبانی و صوری را تسهیل کرده است و در عین حال، متن مناسبی را برای آموزش نوآموزان و کارورزان نشر و ویرایش در اختیار قرار داده است. از سایر گونه‌های ویرایش مانند ویرایش‌های ساختاری، محتوایی، علمی، استنادی و نظایر آن صحبت نمی‌کنم، چون این‌ها در مرحله‌ای قابل بحث است که هم نشر بنیه اقتصادی داشته باشد و هم مباحث بنیادی نشر و ویرایش به مرتبه رشد خود رسیده باشد. از

تصویر ویرایی یا ویرایش تصویر (picture editing) هم حرفی به میان نمی‌آورم که از فضیحت‌بارترین - بله فضیحت‌بارترین، ببخشید که با کمال تأسف ناگزیرم این صفت عالی را به کار ببرم - شاخه‌های ویرایش در جامعه ماست. اگر روزی فرصتی داشتید و آمادگی برای خنده‌های مفصل، می‌توانم نمونه‌های فراوانی را از کتاب‌های تصویری و مصوّر به شما نشان دهم تا ملاحظه بفرمایید بی‌ارتباطی متن و تصویر، بی‌ذوقی‌ها و بی‌هنری‌ها و ناآگاهی از استفاده از تصویر در آثار، چه نتیجه شرمسارکننده‌ای به بار می‌آورد؛ البته به شرطی این‌گونه نکته‌ها را با شما در میان خواهم گذاشت که دیدن بی‌مسئولیتی‌ها، بی‌توجهی‌ها و حتی کم‌هوشی‌ها و بی‌هوشی‌ها غرور ملی‌تان را جریحه‌دار نکند.

نکته‌ای را حتماً باید در نظر گرفت، چون از آن اغلب غفلت می‌شود و این غفلت، موضوع ساده‌ای نیست؛ دلیل‌اش را عرض می‌کنم که چرا ساده نیست. در نشر فرنگی به همه عواملی که سه شاخه اصلی تولید نشر را اداره می‌کنند، یعنی شاخه‌های تولید محتوایی، فنی-هنری، و چاپی (چه کاغذی و چه الکترونیکی) اصطلاحاً «ادیتور» (ویراستار) می‌گویند. کسانی که نشر را می‌چرخانند، اصطلاحاً «نشر ویرا/ ویراستار نشر» (publishing editor) اند، و کسانی که فقط به ویرایش کتاب می‌پردازند، «کتاب‌ویرا/ ویراستار کتاب» (book editor) اند. پس از انقلاب الکترونیکی که حدوداً از دو سه دهه پیش آغاز شد و امکانی که برای دورکاری فراهم آمد، موسسه‌های بزرگ انتشاراتی که تا آن زمان چندصد نفر در آن‌ها کار می‌کردند، به دفترهای کوچکی و فقط با چند هماهنگ‌کننده تبدیل شدند، و کتاب‌ویرایان و بسیاری از عوامل تولید کتاب توانستند در نقاط مختلف کشور، و حتی در نقاط مختلف جهان، دورکاری کنند. با توجه به این‌که، همان‌طور که عرض کردم، اکثریت غالب ویرایش کتاب‌ها از نوع نسخه‌ویرایی است، ناشران با استفاده از تخصص ویراستارانی که به زبان و دستور و جنبه‌های صوری و شیوه‌نامه‌ها تسلط دارند، و می‌توانند در نقاط مختلف ساکن باشند، به راحتی توانستند مشکلات خود را حل کنند، اما نیروی اصلی و فنی، و مجهز به توان تحلیل و راه‌جویی و راه‌یابی و برخورد از نگرش و آینده‌نگری و مسلط به جنبه‌های فکری و فرهنگی، یعنی نیروهایی که باید نشر کتاب را اداره کنند، فقط سامانه‌های آکادمیک می‌توانند تربیت کنند. آموزش‌دیدگان این سامانه در خدمت نشری قرار می‌گیرند که اقتصادش توان پرداخت دستمزدهای آن‌ها را دارد. نشر کشورهای در

حال توسعه، توان مالی تأمین این دستمزدها را ندارد. در حقیقت در نشر توسعه‌یافته چون سرمایه‌گذاران در مؤسسه‌های انتشاراتی سرمایه‌گذاری می‌کنند و تولید انبوه است، گردانندگان آن مؤسسه‌ها کارها را بر پایه رشته‌ها و شاخه‌های تخصصی نشر به نشریریان (ویراستاران نشر) واگذار می‌کنند، نه این‌که یک سرمایه‌گذار یا صاحب تشکیلات نشر، خودش به تنهایی و رأساً تصمیم بگیرد و عده‌ای هم به عنوان ویراستار و مولدان کتاب، زیر نظر او کار کنند.

نشر کشورهای در حال توسعه به علت‌های مختلف، به‌ویژه به سبب اقتصاد کم‌رمق، به سمت نشرهای متوسط، کوچک و خرده‌پا میل می‌کند و طبیعی است که ساختار تشکیلاتی چنین نشری به گونه‌ای خواهد بود که صاحب سرمایه، گرداننده نشر و تنها تصمیم‌گیرنده است، یا حداکثر میان چند شریک تقسیم کار صورت می‌گیرد. در عین حال، این نشر نمی‌تواند دستمزد متخصصان و کارشناسان آموزش دیده را بپردازد. این واقعیت را باید در نظر گرفت و مشکل توسعه نیافتگی را فهمید، اما واقعیت دیگری هم در میان است که اگر به آن توجه نشود، بنیه نشر توسعه‌نیافته را بیش از پیش تضعیف خواهد کرد. به آن نکته اشاره می‌کنم.

نشر کتاب در ایران از نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ش دستخوش تحول شد. از نیمه آن دهه و در دهه ۱۳۴۰ش، و یکی دو سالی در اوایل دهه ۱۳۵۰ش، شمار فراوانی مؤسسه انتشاراتی کوچک و خرده‌پا در ایران تأسیس شدند که در تحول نشر کشور، میدان دادن به نویسندگان و مترجمان جوان و نوپا و تکثر و غنای فکری و فرهنگی موثر بودند. اصطلاح «تحول ادبی» و حتی «انقلاب ادبی» هم برای دهه ۱۳۴۰ش کشور ما به کار رفته است. نشرآگاهان بهتر از من می‌دانند که کتاب‌های آموزشی و داستانی و ادبی بنیادهای قابل اتکای نشر را تشکیل می‌دهد. در دهه ۱۳۴۰ش، آمار انتشار کتاب‌های ادبی نشان می‌دهد که استقبال از این کتاب‌ها عامل تشویق‌کننده شماری از سرمایه‌گذاران کوچک در نشر بوده است. غنای ادبی آن دوره به سبب همین استقبال بود، اما دهه ۱۳۴۰ش و رونق فعالیت ناشران متوسط، کوچک و خرده‌پا نمی‌تواند الگوی فعالیت در زمان ما باشد. نشر الکترونیکی، پدیده خودناشری و امکانی که در اختیار همگان قرار گرفته است تا از طریق انواع شبکه‌ها و ابزارهای ارتباطی خودناشر و ناشر بشوند، ساختار نشر را دگرگون کرده و نشر متوسط و کوچک را با تهدید به زوال رو به رو کرده است و بساط نشر خرده‌پا را هم اگر برنچیده باشد، به زودی برمی‌چیند.

بنابراین، با توجه به این زمینه و این تحولات در نشر باید درباره ویرایش تصمیم گرفت.



چند مدتی است که شماری از مراکز آموزش عالی تصمیم گرفته‌اند رشته‌های نشر و ویرایش تأسیس کنند. از دور و نزدیک در جریان این تصمیم‌ها هستم، چون با بنده هم اغلب مشورت می‌شود. در گفت‌وگویی با مسئول یکی از بزرگ‌ترین و باتجربه‌ترین این مراکز از او پرسیدم: شما برای تدریس در این رشته‌ها استاد دارید؟ (توضیح دیگری لازم نیست، جواب را شما می‌دانید؟)، منابع آموزشی این رشته‌ها را جمع کرده‌اید؟ امکان کار تجربی و کارورزی دارید؟ با اتحادیه ناشران در این زمینه برای همکاری به توافق رسیده‌اید؟ و پرسش‌های دیگری از این دست.

پیش از تربیت دانشجو در این رشته، دوره‌ای لازم است که استادان با نشر و ویرایش آشنا شوند. این کار خیلی سختی نیست، با تجربه‌های بسیاری از کشورهای مختلف آشنا هستیم که آن‌ها چگونه نخست استادان‌شان را آماده کردند، بعد دانشجو پذیرفتند، و همزمان بازار کار را برای جذب شدن فارغ‌التحصیلان آماده ساختند. یکی از دانشگاه‌ها در یکی از کشورها به پیشنهاد و همکاری بسیار نزدیک اتحادیه ناشران و برآورد دقیق مبتنی بر پژوهش اتحادیه همان کشور، نخستین دوره‌ها را در سال‌های نخستین فقط برای مدیران انتشاراتی برگزار کرد. این دوره‌ها روزهای شنبه و یکشنبه (روزهای تعطیل) به صورت تمام‌وقت برگزار می‌شد و حتی شماری از مدیران نشر از شهرهای مختلف با هواپیما خود را می‌رساندند، دو روز تمام وقت را آموزش می‌دیدند و پنج روز دیگر را به کار خود می‌پرداختند. از آن دانشگاه عده‌ای فارغ‌التحصیل شدند که این ویژگی‌ها را داشتند:

- تجربه عملی در نشر و ویرایش داشتند؛
- تجربه‌هایشان را در این زمینه به دانشگاه انتقال دادند؛
- بر امور نشر و ویرایش تسلط نظری به دست آوردند؛
- و از میان این‌ها نخستین استادانی پیدا شدند که بعداً توانستند دانش نظری و تجربه عملی را به نسل‌های دیگر بیاموزند.

این تجربه آموزشی در اختیار ماست و می‌توانیم با توجه به مقتضیات بومی‌مان در آن جرح و تعدیل کنیم و با نیازهای نشرمان سازگاری بدهیم. اگر فی‌المثل اتحادیه

ناشران ما می‌توانست در دوره‌های فشرده، مباحث، مسائل و تجربه‌های نشر را به شماری از استادان در رشته‌های مدیریت، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری، بازرگانی، حسابداری، کامپیوتر، گرافیک و چاپ منتقل کند، زمینه برای تلفیق دانش نظری و عملی و تربیت نیروی مناسب برای آینده دور و نزدیک فراهم می‌آمد.

دوستان، ضرورت مبرم و اکنون نشر ما برای دچار نشدن به ضعف بیشتر و سقوط، در تربیت کردن نشروراست، نه کتاب‌ویرا. در دوره زمانی معینی می‌توانیم با ۱۰ تا ۱۵ درصد انواع ویرایش فعلاً کاری نداشته باشیم تا نشر ما بنیه بگیرد. آموزش دادن به ۸۵ تا ۹۰ درصد کتاب‌ویرا که به نسخه‌ویرایی در نشر پردازند، کار دشواری نیست، مشروط بر آن‌که اتحادیه از این حالت انفعال و انزوا بیرون بیاید، ناشران خطر و تهدید را حس کنند و دامنه مشارکت را در اتحادیه گسترش دهند، به توافقی بر سر مسائل اصلی صوری و زبانی دست یابند و به ایجاد جریانی همگرا در نشر و ویرایش کمک کنند. این همگرایی به برداشتن آن گام اصلی کمک خواهد کرد که به آن اشاره می‌کنم.

نیاز مبرم نشر ما به نشروریان (publishing editors) کارشناس و کاردان و دارای تبخر در تحلیل مسائل و راه‌یابی و راه‌گشایی است. با ساختار کنونی نشر و شیوه همکاری بسیار محدود همه ناشران با اتحادیه و اقتصاد کنونی نشر، تربیت کردن نشروریا کار ساده‌ای نیست. بررسی‌ها و گفت‌وگوها و رایزنی‌های بسیاری لازم است تا تحول لازم در این زمینه فراهم شود. با سیاست ناسنجیده ازدیاد و تکثیر نشر خرده‌پا، که حتی امکان استفاده از دست کم سه کارشناس یا کاردان در سه شاخه اصلی تولید محتوایی، فنی-هنری، و چاپی/الکترونیکی در آن‌ها نیست، چگونه می‌توان به سمت نشری مولد حرکت کرد؟

بنا به برآوردهایی، میانگین تعداد کتاب‌های منتشرشده در کشورهای در حال توسعه به ازای هر میلیون نفر کمتر از ۶۰ عنوان در سال است. برای سهولت در محاسبه، فرض کنیم ۶۰ عنوان و تعداد جمعیت را بگیریم ۱۰۰ میلیون نفر. بنابراین، توان تولیدی کشور در حال توسعه ۱۰۰ میلیونی، بیش از ۶۰۰۰ (شش هزار) عنوان در سال نمی‌تواند باشد. بنا به همین برآوردها، معمولاً در کشورهای در حال توسعه، شمار کتاب‌های تألیفی ۴۰ درصد (یعنی ۲۴۰۰ عنوان در آن کشور مفروض) و شمار کتاب‌های ترجمه‌ای ۶۰ درصد، یعنی ۳۶۰۰ عنوان (در همان کشور ۱۰۰ میلیونی) است.

این برآورد ظرفیت تولیدی است. ارقام بیش از این نشان‌دهنده کتاب‌هایی است که توان تولیدهای سه‌گانه نشر در آن‌ها بسیار نازل و نیز شمار کتاب‌سازی‌ها بسیار است. کشورهایی که نشر توسعه‌یافته دارند، توان تولیدشان حدوداً ۱۰ برابر ارقام بالا برآورد شده است، یعنی کشور توسعه‌یافته‌ای که ۱۰۰ میلیون جمعیت داشته باشد، توان تولیدی آن ۶۰۰۰۰ (شصت هزار عنوان) در سال است. البته در آن کشورها هم کتاب‌سازی و کتاب‌های بنجل هست، مانند انواع کالاهای بنجل دیگر، اما ۶۰۰۰۰ عنوان کتابی که اصول تولیدهای سه‌گانه نشر در آن‌ها مراعات شده باشد، جریانی به راه می‌اندازد که می‌تواند آثار بنجل را کنار بزند و بیرون بریزد.

نشر ما امکانات بالقوه (پتانسیل‌ها)ی لازم را برای رشد دارد، به شرط آن‌که ساختار نشر با این امکانات هماهنگ شود. در دوره‌ای که اوضاع مالی کشور بهتر از امروز بود و مدیران فرهنگی، مدعی حمایت گسترده از نشر بودند، با مقامات بلندپایه فرهنگی درباره مسائل نشر دیدارهایی داشتیم. یکی از آن بلندپایگان دست برد و از قفسه پشت سرش کتابی بیرون آورد و گفت: ببینید! این ترجمه چینی گلستان سعدی است. شما چه می‌گویید؟ این نشر گسترش‌یافته ماست. ما هشدار دادیم و به او و هم‌تایانش به تکرار گفتیم که اگر ۵ درصد از یارانه‌هایی که به نشر می‌دهید در زمینه پژوهش در مسائل بنیادی نشر ما و آینده‌نگری صرف کنید، آن وقت تصمیم‌گیری‌ها مبناهایی قابل اعتماد خواهد داشت. در آن زمان به سادگی امکان‌پذیر بود دفتری برای پژوهش در نشر تشکیل شود، چند طرح پژوهشی بنیادی به اجرا درآید و دانش ما از نشر داخلی و خارجی بر پایه‌های مطمئنی قرار بگیرد، اما به سودای گسترش نشر، ترجمه آثاری با هزینه‌های گزاف با زبان‌های مختلف، و کارهای دیگری از این دست که با قلب نشر ما ارتباطی نداشت، ادامه یافت و نشر ما هم به موازات آن رو به تحلیل، و تا جای ممکن آب رفت. بنده در این جا و در محضر شما باز هم آن هشدارها را تکرار می‌کنم. اگر در مسائل مبرم نشر ما پژوهش‌های لازم انجام نگیرد، مسئولیتش با کسانی است که می‌توانند تصمیم بگیرند و امکانات کمک و همکاری را در اختیار دارند.

سخن آخرم را عرض کنم. نشر را فقط نشرویرایان/ ویراستاران نشر و در ساختاری که به آن‌ها امکان فعالیت، مدیریت، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری بدهد، می‌توانند از بحران دور و به روند طبیعی‌اش هدایت کنند. تربیت کردن این سنخ از ویراستارانی که نه تاکنون جامعه ما تربیت کرده، نه سامانه آموزشی ما با آن آشنایی دارد و نه به آن درست

توجه کرده است، بدون آشنایی عمیق اتحادیه ناشران با علت‌های اصلی این بحران و همکاری گسترده ناشران، به‌ویژه ناشرانی که در رده ناشران فعال و تولیدکنندگان اصلی کتاب قرار می‌گیرند، امکان‌پذیر نیست.

نشر اگر آسیب ببیند، همه ما، فرهنگ و آموزش و پژوهش و آفرینش‌های جامعه ما آسیب می‌بینند. اگر اتحادیه ناشران خود را به نیروی محرک تغییر و تحول در نشر تبدیل نکند و در راه نجات نشر به تلاش درخوری دست نزنند، از هیچ نهاد دیگری نمی‌توان توقع داشت.

با این چند بیت از مولانا که احساس مرا بسیار بهتر بیان می‌کند، به عرایض پایان می‌دهم:

آن‌که عاقل بود در دریا رسید	شد خلاص از دام و از آتش رهید
این قدر تخمی که ماندستت بکار	تا در آخر بینی آن را برگ و بار
تا نمرده‌ست این چراغ با گهر	هین فتیله‌ش ساز و روغن زودتر

با آرزوی نشری درخور شأن ملت ما و با سپاس از همه شما.

(تهران، اردیبهشت ۱۳۹۵)
